

نیکل فریدنی از دریچه دوربین ما

رضی میری

بهار می‌رسد، شکوفه‌ها و درختان و آسمان و زمین، و ابرها و کویر سرود نو شدن سر داده‌اند و انتظار تو را می‌کشند، برخیز! چرا سکوت، چرا خامشی، چرا هجران؟

و باز شکوفه و شقایق و درخت و هزاران نغمه زندگی سر می‌دهند و منتظرند تا با یار دیرینه خود دیدار تازه کنند؛ چنان که سالیان سال در جای جای این سرزمین روزها را برای دیدنش به انتظار می‌نشستند.

هر وقت ملازم رکابش بودم و به برکت وجودش به زیارت طبیعت نایل می‌شدم گویی از قبل تدارک دیده بود تا همه چیز برای خلق یک اثر، در مناسب‌ترین وضعیت باشد: آسمان نیلگون به برکت نسیمی دلکش و ابرهای در حرکت و هر لحظه به شکلی، بر فراز کویری زیبا زیر پای گله گوسفندی حلقه‌زده گرد آبیگری. و به ناگهان صحنه‌ای فریبنده از طبیعت و حیات در نهایت پاکی و در فضایی روحانی فراهم می‌آمد تا دکمه شاتر دوربین را بی در پی بفشارد و آن تابلوهای بی‌بدیل و تکرارناشدنی را برای همیشه ثبت کند. گاهی به کنایه و مزاح قبل از شروع سفر به او می‌گفتم از خدا بطلب تا فرمان دهد ابرها آماده شوند و آفتاب پدیدار شود! بگو که قبل از رسیدنمان بیارد تا زمین و زمان به برکت باران زیباترین رنگ‌ها را برای زیباترین صحنه‌ها به خود بگیرند!

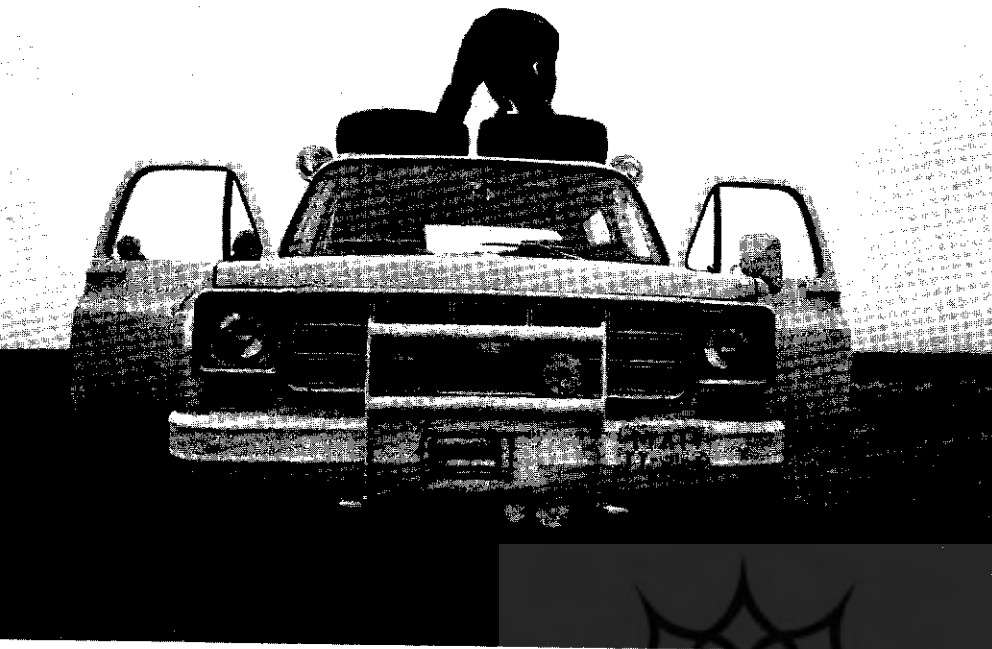
در طول مسیر کوچک‌ترین چیزی را که می‌توانست بهانه‌ای برای خلق اثری بدیع باشد از نظر نمی‌انداخت و وقتی به کاروانسرای، کاروان شتر با ساربان‌ی، باقی‌مانده روستای ویرانه‌ای، امامزاده‌ای، برکه حقیر آبی و حتی تک‌درخت بریده‌ای می‌رسید که می‌شد مایه‌ای برای به تصویر کشیدن تخیلش از آن باشد به عکاسی می‌پرداخت و پس از پایان کار شاد و سرمست به سفر ادامه می‌داد. مردم کوچک و بازار، روستاییان، عشایر و نحوه زندگی‌شان، آثار و بناهای تاریخی، و سایر هنرهای ایرانی مقوله‌های دیگری بودند که به شدت

به آنها عشق می‌ورزید و به بهانه عکاسی، رابطه‌ای عمیق با هر کدامشان برقرار کرده بود. اگر مثلاً از مردم فلان روستا در کرمان عکاسی کرده بود، پیشاپیش، روحیات و آداب و رسوم ایشان را چنان شناسایی و در موردشان مطالعه می‌کرد که گویی در آن روستا متولد شده یا با آنها خویشاوند است. از این رو هنگام نشان دادن عکس‌ها با بیانی نیکو، دلنشین و جذاب از آنان سخن می‌گفت و اطلاعات قابل توجهی را ارائه می‌نمود.

گاهی فکر می‌کنم اگر عکاسی به او فرصت می‌داد که نویسندگی‌اش را به محک تجربه بگذارد، ای بسا کتاب‌هایی می‌نوشت که می‌توانست منشأ اثر باشد. شاید چون در هیچ زمینه‌ای مدعی نبود، به این موضوع هم نیندیشیده بود.

اخیراً در جایی خواندم که اینگمار برگمان، کارگردان شهیر سوئدی، هنگامی که تصمیم گرفت خود را بازنشسته کند گفت زمان آن رسیده که به مطالعه کتاب‌هایی بپردازد که سال‌هاست به علت فعالیت بسیار در زمینه خلق آن آثار بدیع و اصیل و ماندگار فرصت خواندنشان را پیدا نکرده است. اما نیکل با همه مشغله‌ای که برای گرفتن و چاپ عکس‌هایش داشت زیاد مطالعه می‌کرد.

هیچ وقت تدریس نکرد و حتی من که شاگردش بودم هرگز مخاطبی برای تدریس او نبودم و سعی می‌کردم خودم هنگامی که با او بودم آنچه را لازم بود و نمی‌دانستم، بیاموزم و سؤال‌هایی مطرح کنم تا پاسخ بدهد. هنگام عکاسی آنقدر شتاب داشت و با حرص و ولع کار می‌کرد که اصلاً وقت تدریس را پیدا نمی‌کرد. چشم‌بسته و با سرعت غیر قابل‌تصور محفظه فیلم را که در پشت دوربین هاسلبلاد قرار می‌گرفت از دوربین جدا و با مهارت فیلم را عوض می‌کرد. در هر مسافرت حلقه فیلم‌های بسیار زیادی مصرف می‌کرد و همیشه از اینکه تعداد فریم‌های یک حلقه فیلم ۱۲۰ کم است شکایت داشت. واقعاً ۱۲ فریم برای عکاسی به چابکی او کم بود. به همین دلیل با سه‌پایه میانه نداشت و در بیشتر مواقع سعی می‌کرد عکس‌ها



اتومبیل‌های او همگی خاص بودند و خودش وسایل ویژه‌ای طراحی و روی آنها نصب کرده بود تا در عکاسی از آنها استفاده کند. معروف‌ترین آنها باربندهای مخصوصی بود که چند منظور را برآورده می‌کردند؛ از جمله قرار گرفتن روی آنها برای داشتن موقعیت مناسب در ارتفاع و گرفتن عکس‌های خاص و همچنین خوابیدن روی آنها در شب‌های کویر.

راننده‌ای بسیار ماهر بود و با ظرافت و دقتی خاص و بسیار استادانه قادر بود با انواع اتومبیل‌های دو دیفرانسیل در بدترین حالت جاده رانندگی کند و به خوبی و به سرعت خود را با شرایط بسیار سخت تطبیق دهد.

به طور کلی ایران و اختصاصاً کویر را بسیار خوب می‌شناخت. گرچه هرگز شکار نکرده بود ولی بسیار اتفاق می‌افتاد که با دوستان شکارچی‌اش به شکار می‌رفت و آنها را با توانایی‌هایش در زمینه شناخت مسیرهای دشوار کمک می‌کرد.

گرچه بیان روش زندگی، حالات و شیوه‌های استاد می‌تواند به نوعی معرف او و راهی برای شناخت این هنرمند باشد، ملاک دیگر برای شناسایی‌اش آثار اوست که در معرض بررسی و داوری صاحب نظران و اهل فن قرار دارند.

پس از بر شمردن اجمالی خصوصیات که بیانگر علاقه او به هنر عکاسی و چگونگی ارتباط برقرار کردنش با دوربین و صحنه‌های عکاسی بود، لازم می‌دانم مقداری راجع به سبک و نوع نگاه این عکاس نظر خود را بیان کنم.

اولین بار سی و پنج سال پیش او را ملاقات کردم و خیلی زود با ابراز علاقه و احترامی که به او و هنرش نشان دادم دوستی‌مان آغاز شد. در آن زمان چند سالی بود که عکاسی می‌کردم و در آن مدت از کمک استادان دیگری در این رشته بهره می‌جستم که یاد آنها هم گرامی باد. ولی نگاه من به دنیای اطرافم و از روزنه دوربین عکاسی، با آشنایی با نیکل دگرگون شد و با شگفتی شاهد نگاهی از نوع دیگر شدم؛ نگاه مردی که ارتباطش با عکس‌هایش تنها به علم عکاسی و کاربرد درست وسایل به هنگام عکاسی در صحنه و

را دوربین به دست بگیرد؛ حتی در مواردی که هر عکاسی ترجیح می‌دهد از سه پایه استفاده کند. تا کسی شخصاً ندیده باشد نمی‌تواند تصور کند که او چگونه و با چه دقت و سرعت عجیبی عکس پانوراما را با دوربین هاسلبلاد می‌گرفت؛ کاری که هر عکاسی برای انجام آن احتیاج به وقت زیاد و تمرکز و دقت و استفاده از ابزار مخصوص دارد. در پایان سفر و هنگام مراجعت سراپا شوق بود تا هر چه سریع‌تر راه را طی کند و خود را به تاریکخانه برساند و حتی شبانه و قبل از رفتن به بستر فیلم‌ها را ظاهر کند. گاه پیش می‌آمد تا پاسی از نیمه شب گذشته و حتی تا سپیده دم در تاریکخانه می‌ماندیم تا نتیجه سفر را ببینیم.

با انواع دوربین‌ها آشنایی کامل داشت و تقریباً با همه نوع کار کرده بود. شناخت او از دوربین‌های لارج فورمات و توانایی‌اش در استفاده علمی و صحیح از آنها حیرت‌انگیز بود و این چیزی است که بیش از هشتاد درصد عکاسان، حتی حرفه‌ای‌ها، از آن بی‌بهره‌اند. نیکل همان طور با لینهوف تکنیکا روی دست کار می‌کرد که با یک دوربین ۳۵ میلیمتری. با شهامت و علاقه‌ای وصف‌ناشدنی برای یک مسافرت یک‌روزه دوربین سینار پی را با خود می‌برد تا از سوژه مورد علاقه‌اش در طبیعت یا از یک اثر معماری عکاسی کند. در بسیاری از موارد اتفاق می‌افتاد که به ابزار و وسایلی همچون لنز و یا هر وسیله دیگری که تا آن زمان ساخته نشده بودند احساس نیاز کند. از آنجا که به کارهای فنی علاقه و آشنایی داشت، بالاخره پس از مدتی آن وسیله را طراحی و به کمک دوستان متخصصی که برای اجرای طرح به او کمک می‌کردند، می‌ساخت. دوربین دست‌ساخته‌ای هم داشت که خودش طراحی کرده بود.

بدیهی است که ابزار کارش محدود به دوربین و لوازم عکاسی نبود و برای مسافرت اتومبیل از مهم‌ترین ابزارهای او به شمار می‌آمد. به همین دلیل به امور مکانیک اتومبیل آشنا بود و بسیاری از کارهای ماشین‌هایش را خودش انجام می‌داد.



اتفاق می‌افتاد تا یادی از او بکند. همیشه جمله‌ای معروف از او نقل می‌کرد که به جهت اهمیت لازم می‌دانم در این جا آن را تکرار کنم. او می‌گفت کاری که در زمینهٔ عکاسی در ایران و برای ایران انجام شده مانند نقطه‌ای است که با یک مداد روی نقشهٔ ایران گذاشته شود. و این حاکی از اهمیت این سرزمین از دید آن اساتید برجستهٔ عکاسی است.

و اما چه تأسف‌بار و تا چه حد غیر قابل تصور که این هر دو بزرگ سرنوشتی مشابه پیدا کردند و در پایان عمر در حالی که به خوبی از نعمت هشیاری و آگاهی برخوردار بودند از توان لازم برای عکاسی بی‌بهره شدند و مدت‌ها در حسرت گرفتار یک عکس فقط به خاطرات گذشته روزها را گذراندند تا دنیا را ترک کردند.

آشنایی ما ایرانیان با این هنر فقط پنج سال بعد از پدیدار شدن عکاسی در جهان صورت گرفت. به عبارت دیگر نزدیک به ۱۷۰ سال از آشنایی ما با هنر عکاسی می‌گذرد ولی در کشور ما تعداد عکاسان برجسته‌ای که بتوانند در سطح همکاران بین‌المللی خود عرض اندام کنند بسیار کم است و اگر در حال حاضر تعداد آنها نسبت به گذشته به میزان قابل توجهی افزون شده، نتیجهٔ زحماتی است که پیشگامان این هنر در پنج دههٔ گذشته کشیده‌اند که شاید شمار برجستگان ایشان از تعداد انگشتان یک دست نیز تجاوز نکند؛ حال آنکه در سایر رشته‌های هنری - مثل نقاشی و شعر و ادبیات و داستان نویسی و سینما - غیر از این است و هنرمندان کثیری در طبع آزمایی به جهان پاسخ قابل توجهی داده‌اند.

بنابراین با توجه به آثار به جا مانده از همهٔ عکاسان معاصر ایرانی و مستندات موجود به طور قطع می‌توان نیکل فریدنی را بنیانگذار عکاسی ایران در سطح بین‌المللی به حساب آورد.

جدای از ورود نیکل به گرایش‌های متعدد در عکاسی و احاطهٔ وی بر آنها باید خاطر نشان کنم که در رشتهٔ پرتره و عکاسی تبلیغاتی در استودیو و همچنین

یا ظهور فیلم و چاپ عکس در تاریکخانه محدود نمی‌شد، بلکه قبل از هر چیز با خلاقیت‌ها و ابتکاراتش زمینه را برای پدید آوردن اثری بیکه فراهم و بعد با دوربین صحنه را ثبت می‌کرد. این همان چیزی است که من به آن سبک می‌گویم. شما تا زمانی که بسیاری از عکس‌های او را با واقعیت اصلی صحنهٔ عکاسی از نزدیک و شخصاً تطبیق ندهید متوجه نمی‌شوید که او چگونه و با چه مهارتی آنچه را هنگام عکاسی در تخیلش پروراند بود به تصویر کشیده.

با اطمینان کامل و با شناختی که در این مدت طولانی از او به دست آورده‌ام می‌گویم که علاقهٔ او به عکس سیاه و سفید و آشنایی‌اش با روش‌های تجربی بسیار حرفه‌ای در این رشته، از او یک عکاس بی‌بدیل در زمینهٔ کار سیاه و سفید ساخته بود.

اگر به آثار متقدم او که سال‌ها پیش در جنوب ایران و مخصوصاً در بلوچستان یا افغانستان و یا سواحل جنوب با دوربین هاسلبیلاد و سیاه و سفید گرفته شده نگاه کنید، خواهید دید که مشابه این آثار با سبکی که منحصر به اوست در کارنامهٔ هیچ عکاس ایرانی دیگری یافت نمی‌شود؛ حتی در کارهای کسانی که فکر می‌کنند به دنباله‌روی از او پرداخته‌اند.

در زمینهٔ عکاسی از طبیعت تنها یک نفر از عکاسان ایرانی، یعنی مرحوم سیف‌الملوکی که در اوایل انقلاب ایران درگذشت، زمینه‌های مشترکی با وی داشت. اما تفاوت‌های او با نیکل قابل توجه است؛ از جمله گرایش به عکس رنگی به جای سیاه و سفید و عدم آشنایی با فن چاپ و ظهور و استفاده نکردن از دوربین در فورمات‌های مختلف (او فقط با دوربین هاسلبیلاد عکاسی می‌کرد) و همچنین محدودیت فعالیت. عکس‌های زنده‌یاد سیف‌الملوکی عمدتاً توسط لابراتوارهای حرفه‌ای و نه توسط خودش ظاهر و چاپ می‌شد، در حالی که در مورد نیکل تحت هیچ شرایطی این اتفاق نمی‌افتاد. نیکل، سیف‌الملوکی را یک عکاس برجسته می‌دانست و بسیار



دیگری از کارهای او منتشر نشده است. در دو کتاب، صفحه‌آرایی و گرافیک در موارد زیادی به فضا و مفاهیم اصل عکس‌ها به شدت لطمه وارد کرده و به عبارت دیگر با دیدن این موارد شما احساس موجود در عکس اصلی و نگاه نیکل را در نمی‌یابید.

به عکس‌های او نیک بنگرید، حتی یک درگاه کاه‌گلی متعلق به یک کاروانسرای ویران شده از چشمان او پنهان و دور نمانده و کلیه اصول، از قبیل کمپوزیسیون و پرسپکتیو و... برای خلق هر عکس، ماهرانه مورد توجه قرار گرفته است. سوابقات‌های نیمه‌ویران، کاروانسراهای متعددی که شاید بخش عمده‌ای از آنها از روزی که نیکل شروع به عکاسی و ثبت آنها کرده تا به امروز به هر دلیل نیست و نابود شده‌اند و اثری از آنها باقی نمانده، موضوع تعداد زیادی از عکس‌های او هستند.

کارهای او با موضوع بقایای پل‌های تاریخی ویران شده یا بادگیرهای همه شهرها و روستاهای حاشیه کویرهای ایران، مساجد، کلیساها، کاخ‌ها، خانه‌های قدیمی و بالاخره مجموعه‌هایی از تاریخ معماری این کشور مثل ارگ بم و تخت جمشید و طیس، نه تنها تصاویر بسیار زیبا و به یاد ماندنی را از فرهنگ و هنر گذشتگان ما پدید آورده بلکه گنجینه‌ای از اسناد معتبر را برای ثبت هویت فرهنگی ما ایجاد کرده و اگر نیکل به موقع به چنین کاری همت نمی‌گمارد در موارد زیادی ثبت این تصاویر دیگر میسر نبود. به راحتی می‌توان ارگ بم و طیس، عروس کویر، را برای این ادعا به شهادت گرفت. به همان میزان که بسیاری از معماران و دانشجویان و اساتید دانشکده معماری از توجه و علاقه نیکل به عکسبرداری از بناهای تاریخی ایران بهره برده و با نگاه او با گذشته فرهنگی ایران ارتباط برقرار کرده و در تخصص خود از آنها سود جستند متخصصین و پژوهشگران محیط زیست نیز از توجه و علاقه او به کویر و طبیعت توانسته‌اند برای مقاصد علمی و پژوهشی خود به نحو قابل توجهی استفاده کنند.

عکاسی خبری، به علت عدم توجه و علاقه‌اش نسبت به این رشته‌ها آثار قابل توجهی از وی به وجود نیامده است؛ ولی خوشبختانه مخصوصاً در رشته پرتره در استودیو می‌توان از فخرالدین فخرالدینی و در رشته عکاسی طبیعت بی‌جان و عکاسی تبلیغاتی در استودیو از صادق میری به عنوان عکاسان برجسته بین‌المللی نام برد.

قدم‌هایی که نیکل در رشته‌های مختلف عکاسی برداشت مشوق بسیاری از عکاسان دیگر و جوانان و علاقه‌مندان به دنباله‌روی از بعضی از سبک‌های ارائه شده وی بود ولی تا امروز کسی را در این حوزه نمی‌توان یافت که به جامعیت وی در انواع گرایش‌های عکاسی رسیده باشد؛ هرچند کسانی با فعالیت در بخش‌های خاص توانسته‌اند کارهایی در خور توجه و به غایت معتبر ارائه و جایگاهی خاص در میان عکاسان ایرانی کسب کنند.

بی‌تردید در میان همه عکاسان ایرانی نیکل فریدنی در صدر قرار دارد و به نظر من باید گفت که به لحاظ پیشرو بودن و جامعیت، او برجسته‌ترین عکاس ایرانی تا به امروز به شمار می‌رود. بدیهی است برای این مدعا دلایل فنی و تخصصی قابل ارائه وجود دارد که در مجال دیگری به آن می‌شود پرداخت.

اما برای پاسخ به کنجکاوی‌ها درباره ادعای جامع بودن این عکاس و منحصر به فرد بودنش در میان سایر عکاسان ایرانی، باید بگوییم اگر شما روزی این توفیق را به دست آورید که دنیا را از نگاه این هنرمند و از طریق مشاهده اصل عکس‌هایش ببینید و سیر کنید، در می‌یابید که چشمان او همان قدر به طبیعت توجه داشته که به فرهنگ و تاریخ این منطقه از کره زمین و همچنین به مردم آن و زندگی‌شان.

در اینجا لازم است توضیح دهم که مراجعه به «اصل عکس‌های نیکل» بسیار اساسی و حائز اهمیت است. من سه کتاب چاپ شده از برخی از عکس‌های نیکل را دیده‌ام و فکر می‌کنم بیشتر از این چند جلد هم کتاب



به نحوی که این ارتباط صمیمی گهگاه به دعوت شدن ما به منازل یا کلبه‌هایشان برای صرف غذا یا حتی اطراق کردن و خوابیدن می‌انجامید. نیکل نه تنها از عکاسی در آن لحظات لذت می‌برد بلکه از همزیستی با روستاییان و عشایر و هم‌نشینی با آنان عرش را سیر می‌کرد. در موارد زیادی ارتباط ما با مردم ریشه‌دار می‌شد تا آنجا که از ما قول می‌گرفتند دوباره به آن جا برگردیم و باز هم در کنار آنها باشیم. روزهای زیبا در کویر مرنجاب، در ایبانه، در طرود و شاهرود، در شمال و جنوب و خلاصه همه جای ایران همه آنهاهایی که یک بار او را ملاقات کرده و با او به صحبت نشستند بودند همیشه انتظارش را می‌کشیدند. در یک جمله می‌توان گفت نیکل کسی بود که در همه جای ایران خانه داشت و ایران زمین سرای او بود.

چند ماه قبل در مراجعت از اصفهان به تهران، پس از گذشت سالیان، تصمیم گرفتم از ایبانه گذر کنم به این امید که اگر کسی از یاران دیرپوز باقی مانده باشد با او تجدید خاطره نمایم. گرچه محیط بسیار غریب و ناآشنا شده بود ولی همچنان دنبال آشنا می‌گشتم تا بالاخره با زنی رو به رو شدم که به خودم اجازه دادم با او صحبت کنم و از یاران قدیمی بیرسم نه من او را به یاد می‌آوردم و نه او مرا، که چهره هردومان تغییر کرده بود. از من پرسید برای چه درباره این افراد می‌پرسی؟ گفتم من سال‌هاست که به این دیار علاقه دارم و به دفعات به این جا آمده‌ام با دوستان دیگری که در حال حاضر هیچ کدام با من همراه نیستند. بلافاصله به یاد آورد و اولین کسی را که نام برد نیکل بود. از حال نیکل جویا شد و مجدداً به خانه او دعوت شدیم و با این زن یاد گذشته را زنده کردیم.

بذله‌گویی و شوخ‌طبعی و حاضر جوابی و طنزپردازی نیکل را هرگز در کس دیگری ندیده‌ام. عادت به ساده زیستن، تواضع و بی‌تکلف بودن، همه و همه این صفات پیرامونش را به نحوی مهیا می‌ساخت تا بتواند آثاری بی‌بدیل خلق کند. ارتباط نزدیک او با مناطق محروم این سرزمین و مردم موجب شد تا با زنده‌یاد مجتبی کاشانی آشنا شود و ثمره این آشنایی بنیانگذاری مؤسسه خیریه جامعه یآوری جنوب خراسان بود که سال‌ها بعد پس از توسعه آن، به جامعه یآوری تبدیل شد. این نهاد در روستاهای آن منطقه مدرسه‌سازی

همان طور که اشاره شد عشق به کویر چنان در وجود او ریشه داشت که بی‌اغراق می‌توان ادعا کرد که وجب به وجب کویرهای ایران را در نور دیده و عکس‌هایی بی‌نظیر از صحنه‌های بی‌بدیل کویری را، از جمله اشکال گوناگون شن‌های روان با نور و سایه‌های محیرالعقول که برجسته‌ترین ترکیبات گرافیک انتزاعی طبیعی به حساب می‌آیند، خلق و با دوربینش شکار کرده است. همین اتفاق در مورد طبیعت سبز شمال ایران، از جنگل‌ها گرفته تا شالیزارهای برنج، کوه‌های سر به فلک کشیده، تالاب‌ها، مزارع زیبا و دشت‌های شقایق، آبشارها، نمکزارها و... افتاده است. توجه نیکل به زندگی مردم هم معطوف بوده است. عکس‌های روستاییان و عشایر در اقصا نقاط کشور، ساحل‌نشینان شمال و جنوب ایران، همه و همه در دنیای شگفت‌انگیز عکس‌های او و زیر نگاه چشم‌های پر مهر او حضوری فعال داشته‌اند.

نیکل در شیراز به دنیا آمد و دوران دبستان را در اصفهان و دبیرستان را در کرمان گذراند. هیچ وقت از او نپرسیدم که انگلیسی را چگونه آموخته است. او با تسلط به این زبان هم صحبت می‌کرد و هم خواندن و نوشتن می‌دانست. و شاید یکی از دلایل بین‌المللی شدن او آشنایی با این زبان و برقراری ارتباط با آن سوی مرزها بود.

رابطه‌ای محکم بین او و شرکت صاحب‌نام هاسلبلااد سوئد وجود داشت و به همین علت این شرکت اسلایدهایش را خریداری می‌کرد تا در نشریاتی که برای معرفی این دوربین منتشر می‌شد به چاپ برساند.

یادم نمی‌رود سال‌ها پیش در نمایشگاه فتوکینا در شهر کلن به تماشای نمایش اسلاید در غرفه دوربین هاسلبلااد رفته و آن نمایش شگفت‌انگیز و جادویی را که همه عکاسان به آن علاقه‌مندند دیدم و ناگهان اسلایدهای نیکل را در آن مجموعه در میان اسلایدهای عکاسان مشهور غربی مشاهده کردم. آن گاه اشک شوق در چشمم حلقه زد و بلافاصله پس از پایان نمایش با او تلفنی صحبت و او را در آن شادی شریک کردم.

مواردی که ذکر کردم و اعتماد به نفسی که او داشت باعث می‌شد که بتواند هنگام عکاسی از مردم و زندگی‌شان، شرایطی را فراهم آورد که بدون هیچ مشکلی آنان را از دید خود به تصویر بکشد. به محض اینکه به جایی می‌رسیدیم با مردم به زبان خودشان و با مهربانی ارتباط برقرار می‌کرد

می‌کرد.

نیکل با موسیقی اصیل و شعر فارسی آشنا بود و به آن عشق می‌ورزید. در تمام مدتی که با او سفر می‌کردم یا در خانه‌اش بودم حتی یک بار نشد که غیر از موسیقی اصیل ایرانی موسیقی دیگری بشنوم. او با علاقه به آنها گوش می‌داد و به خوبی اشعار را به خاطر می‌سپرد و هنگام شنیدن آن را زمزمه می‌کرد. استاد شجریان و مرحوم استاد خوانساری هنرمندان محبوب وی و شیخ اجل سعدی شاعر مورد علاقه نیکل بودند.

از آنهایی که عکس‌های نیکل را با دقت و علاقه مشاهده کرده‌اند می‌پرسم که آیا صدای شجریان و شعر سعدی از این عکس‌ها شنیده نمی‌شود؟ اگر سیاه و سفیدهای او را دیده‌اند از آنها صدای مردم بلوچستان، اصفهان، بندرعباس، قشم، گیلان، مازندران، طرود و شاهرود به گوش نمی‌رسد؟

اگر چه او به خوبی از روش‌های علمی و صحیح در عکاسی‌اش آگاهانه استفاده می‌کرد اما من هرگز معتقد نبوده و نیستم که او یک عکاس حرفه‌ای بود. نیکل فریدنی یک هنرمند عاشق بود و عکس‌هایی که به عنوان یک مجموعه هنری از او به جا مانده هرگز برای هدفی مادی تهیه نشده و فقط برآمده از اراده به آفرینش هنری و تمایل قلبی و علاقه به ایران و مردمش بوده است. او در زندگی‌اش سه بار تصمیم به مهاجرت گرفت و هر بار مراجعت کرد زیرا وطن او ایران بود و او به زادگاهش عشق می‌ورزید.

بجز ذات باری تعالی همه موجودات از این دیار فانی به سرای باقی رخت برخواهند بست و نیکل فریدنی هم از این قاعده مستثنا نماند و پس از تحمل رنج سال‌ها بیماری و ناتوانی سر در نقاب خاک کشید و دوستداران خود را که همانا دوستداران هنر، مردم و سرزمین ایران بودند عزادار کرد. همه می‌دانیم که هیچ کس در این دنیا برای ابد باقی نمی‌ماند و بالاخره به بهانه‌ای روزی ناچار به ترک آن خواهد شد. هیچ کس هم نمی‌داند که به کجا خواهد رفت و سر نوشت انسان پس از مرگ چگونه است. برای همگان این سؤال مطرح است که آیا مرگ انسان پایان داستان زندگی است یا همچنان این قصه ادامه دارد؟

آنها که اعتقادات مذهبی دارند آینده‌ای را برای دنیای دیگر متصور شده‌اند و آنان که بی‌اعتقاد به ماوراء طبیعت‌اند همه چیز را با مرگ تمام‌شده می‌دانند. ولی مسلم است که مادیون اعتقادی به پایان این دنیا ندارند و معتقدین به مذاهب نیز تاریخی را برای انتهای این دنیا مشخص نکرده‌اند؛ گرچه معتقدند روزی به پایان خواهد رسید. بنابراین هر دو گروه در دنیایی که سرنوشتی نامشخص و نامعلوم دارد می‌زیند تا زمان مرگ فرارند.

در این میان، به ذهن خطور می‌کند که آیا می‌شود جاودانگی را در همین جهان مادی به نظاره نشست؟ آیا برای این نظاره‌گری محدودیتی به درازای عمر هر انسانی متصور است، به طول عمر نسلی؟ یا به درازای نسل‌ها و طول عمر بشریت؟

اگر از این منظر بنگریم و به پشت سر خود نگاهی بیفکنیم و تاریخ را ورق بزنیم و نام کسانی را که در گذشته‌اند در صفحات این تاریخ پر ماجرا مرور کنیم، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که کسانی از دو جبهه خیر و شر از یاد دنیاییان نرفته و همچنان بر خاطره‌ها جا خوش کرده‌اند؟ آنها چگونه جاودانه شدند و آیا می‌شود در گستره تاریخ جایگاهی همیشگی برای خود دست و پا کرد و حضوری جاودانه داشت؟ پاسخ را از خود تاریخ می‌گیریم که می‌گوید اگر نام کسانی چون چنگیز و تیمور و هیتلر از جبهه اهریمن و گاندی و کورش و مصدق از جبهه خیر از خاطره‌ها نرفته، پس جاودانگی در

این جهان واقعی غیر قابل انکار است. اگر حافظ و مولانا و گوته همیشه می‌مانند، اگر داوینچی و ون‌گوگ و بت‌هون هرگز صفحات تاریخ بشریت را ترک نمی‌کنند، پس می‌شود جاودانه شد.

می‌توان گفت که کارنامه هر کسی اگر تأثیرگذار باشد، پس از فانی مادی، در ایجاد این جاودانگی تنها عامل تعیین‌کننده به حساب می‌آید. از طرف دیگر به هر دلیل اگر حاصل زندگی آدمی منشأ اثری در جامعه‌ای که می‌زیسته نباشد، همه داستان زندگی به مرگ ختم خواهد شد؛ به واقع خاک می‌شویم و از صفحه روزگار، از صفحه خاطره‌ها و از کتاب تاریخ نابود.

بر این باورم که نیکل جاودانه شد چون آثاری از خود به جا گذاشت که در تاریخ این مرز و بوم و در گستره تاریخ هنر عکاسی همواره باقی خواهند ماند. آنچه نیکل فریدنی از خود به جا گذاشت، که شاید اهمیتش از عکس‌هایش بیشتر باشد، انگیزه ادامه راهش در ایران برای آیندگان است. شاهد این مدعا وجود جوانان با استعداد و هنرمند عکاس در این زمانه است که راه او را ادامه می‌دهند.

تو نیستی که ببینی،

چگونه عطر تو در عمق لحظه‌ها جاری است

چگونه عکس تو در برق شیشه‌ها پیداست

چگونه جای تو در جان زندگی سبز است

هنوز پنجره باز است

تو از بلندی ایوان به باغ می‌نگری

درخت‌ها و چمن‌ها و شمعدانی‌ها

به آن ترنم شیرین،

به آن تبسم مهر

به آن نگاه پر از آفتاب می‌نگرند

تمام گنجشکان،

که در نبودن تو،

مرا به باد ملامت گرفته‌اند

تو را به نام صدا می‌کنند

تو نیستی که ببینی، چگونه پیچیده است،

طنین شعر نگاه تو در ترانه من،

تو نیستی که ببینی چگونه می‌گردد،

نسیم روح تو در باغ بی‌جوانه من

غروب‌های غریب

در این رواق نیاز

پرنده ساکت و غمگین

ستاره بیمار است

دو چشم خسته من،

در این امید عبث،

دو شمع سوخته جان همیشه بیدار است

تو نیستی که ببینی...

پی‌نوشت‌ها

۱. زنده‌یاد سیف‌الملوک به علت نامعلومی نابینا شد و پس از مدت کوتاهی درگذشت.

۲. شعر پایانی از زنده‌یاد فریدون مشیری است.